

شهادت نامه میلاد پورعیسی

میلاد پورعیسی در اوایل سال ۱۳۹۳ در تهران بازداشت شد. علت دستگیری او، حضور در تجمعی بود که در اعتراض به حمله مامورین امنیتی به بند ۳۵۰ (معروف به پنجشنبه سیاه اوین) در برابر دفتر ریاست جمهوری شکل گرفته بود. هر چند این بازداشت آقای پورعیسی به دلیل وضعیت جسمی خاص او به درازا نکشید، اما وی چندی بعد مجددا دستگیر شد. میلاد پورعیسی در نهایت برای این پرونده به شش سال و سه ماه حبس محکوم شد، حکمی که به دست قاضی صلواتی صادر و از طرف قاضی زرگر عینا تایید شد. او در تیر ۱۳۹۴ ایران را ترک کرد. نسخه وب این شهادت نامه را از [این جا](#) بگیرید.

مشخصات

اسم کامل : میلاد پورعیسی

تاریخ تولد : ۱۳ اسفند ۱۳۶۳

محل تولد : اهواز

شغل : روزنامه نگار

گروه مصاحبه کننده : اطلس زندان های ایران، اتحاد برای ایران

تاریخ مصاحبه: ۲ بهمن ۱۳۹۵

پیشینه

۱- فعال دانشجویی در دانشگاه آزاد اسلامی بودم. در سال ۱۳۹۰ وارد عرصه روزنامه‌نگاری شدم و هم‌زمان فعالیت‌های مدنی نیز داشتم.

تفتیش منزل

۲- قبل از پرونده اصلی که توضیح خواهم داد، سابقه بازداشت و احضار نداشتم، اما در جریان جنبش سبز یک بار شبانه در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۸۹ هم‌زمان با تفتیش منزل صدها فعال سیاسی دیگر، ماموران امنیتی در غیاب من وارد خانه شدند و آن‌جا را کاملاً تفتیش کردند. در این ماجرا یکی از دوستانم را که پیش‌تر دستگیر شده بود، همراه خود آورده بودند. می‌خواستند فکر کنم که او فعالیت‌های من را در جریان جنبش سبز به مامورین امنیتی لو داده است. آن‌ها حکم تفتیش نداشتند و با خانواده‌ام برخورد مناسبی نکرده بودند. وقتی خانواده‌ام حکم قضایی خواسته بودند، آن‌ها سلاح کمری خود را نشان داده بودند.

بازداشت

۳- پس از تفتیش منزل در سال ۱۳۸۹ تا سال ۱۳۹۳ مشکلی وجود نداشت و من در این مدت روزنامه‌نگاری می‌کردم. در تاریخ ۲۸ فروردین ماه سال ۱۳۹۳ اتفاق خیلی تلخی افتاد. وسعت این اتفاق در مقایسه با رویدادهای مشابه بیشتر بود. در این روز نیروهای امنیتی و لباس شخصی‌ها به زندانیان سیاسی و عقیدتی بند ۳۵۰ [زندان اوین](#) حمله کردند. این خبر ابتدا در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد و بعد به روزنامه‌ها و رسانه‌ها راه یافت. تا جایی که دولت نیز به این رویداد واکنش نشان داد.

۴- پس از این اتفاق خانواده‌های زندانیان سیاسی و عقیدتی در تجمعاتی مقابل دادگاه انقلاب، دادسرا و بعضی از مراکز قضایی اعتراض خود را نسبت به برخورد با زندانیان نشان دادند و خواهان پاسخگویی مسئولین شدند. در آخرین تجمع آن‌ها مقابل دفتر ریاست جمهوری به جز خانواده‌ها، دوستان زندانیان و شهروندان عادی نیز حضور داشتند. در این تجمع من به همراه دوستانم شرکت کردیم تا از دولت و شخص رئیس‌جمهور بخواهیم که این پرونده را پیگیری کند. پس از این تجمع من به همراه هفت تن از دوستانم بازداشت شدم.

نحوه بازداشت

۵- از محل برگزاری تجمع دور شدیم و در خیابان نهاد ریاست جمهوری پس از آن‌که تا کسی گرفتیم یک موتور سوار جلوی ما پیچید. بلافاصله ما را سوار یک اتومبیل شخصی کردند که بعداً متوجه شدیم مال سپاه بوده است. اول کارت شناسایی می‌خواستند که ما همراه خود نداشتیم. گفتند که چیزی نیست و ما زنگ می‌زنیم به خانواده‌هایتان که کارت شناسایی شما را بیاورند و تعهدی بدهید تا قضیه حل شود. چهار پنج ساعتی ما را داخل اتومبیل در میدان پاستور نگه داشتند تا خانواده‌هایمان رسیدند.

۶- در این حین ماموران مشغول تحقیق در خصوص تک تک ما بودند. وقتی که متوجه شدند ما روزنامه‌نگار هستیم، گویی دلیل کافی برای دستگیری ما محیا شد. آن‌ها بلافاصله ما را به قرارگاه ثارالله سپاه تهران منتقل کردند.

۷- پس از انتقال به قرارگاه، وضعیت جسمی من رو به وخامت گذاشت. من ضایعه نخاعی دارم. در همان ساعات اولیه بازجویی کوتاهی شدم و سپس من را سوار اتومبیل کردند و در یک مکان نامشخص رهایم کردند. اما دوستانم به زندان اوین منتقل شدند.

۸- پس از گذشت دو هفته مجدداً از قرارگاه ثارالله به خانه ما آمدند و صبح زود من را دستگیر کردند. در زمان انتقال می‌گفتند تنها چند سوال ساده داریم و بعد آزاد خواهی شد.

۹- من را به شعبه ۲ دادرسی شهید مقدسی زندان اوین بردند. پس از بازپرسی به [بند ۲ الف زندان اوین](#) که در اختیار سپاه است منتقل شدم.

۱۰- در بازپرسی سوالات ساده‌ای از من پرسیدند. این‌که آیا متاهل هستم، شغلم چیست، آیا مجدداً به تجمع خواهیم رفت و از این دست پرسش‌ها. در انتهای بازپرسی یک مامور سپاهی وارد اتاق شد. بازپرس از او پرسید که چند روز بنویسم. بعد من را روانه بند ۲ الف زندان اوین کردند.

بند ۲ الف زندان اوین

۱۱- بعداً متوجه شدم دوستانم نیز طی این مدت در همین بند بودند. در مدت بازداشت دوم باز سوالات تکراری در رابطه با هدف من از شرکت در تجمع می‌کردند. مدام می‌خواستند که من را به عنوان یکی از وابستگان به ملی‌مذهبی‌ها معرفی کنند و گاهی هم سعی می‌کردند که مدارکی دال بر وابستگی من به خارج از کشور پیدا کنند. البته تمام تلاش‌هایشان بی‌نتیجه ماند.

۱۲- در این مدت فشار زیادی به من وارد می‌کردند که رمز عبور ایمیل و حساب‌هایم را در شبکه‌های اجتماعی به آن‌ها بدهم، اما پس از دستگیری پیشین، من تمامی رمزها را تغییر داده بودم.

۱۳- روزانه دو یا سه بار بازجویی می‌شدم و گاهی این بازجویی‌ها تا هشت ساعت بی‌وقفه ادامه پیدا می‌کرد. حق تماس با خانواده و یا دسترسی به وکیل را از من سلب کرده بودند.

شرایط جسمی در بند ۲ الف اوین

۱۴- من سه روز در انفرادی بودم. در این مدت بارها درخواست دارو و درمان کردم، اما ماموران هر بار می‌گفتند که تو حالت خوب است و به زودی آزاد می‌شوی. سعی می‌کردم خودم را آرام نگه دارم، زیرا هر گونه فشاری وضعیت جسمی‌ام را چندین بار بدتر می‌کند و بسیار خطرناک است.

محتوای بازجویی‌ها

۱۵- می‌خواستند که من را به گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی وصل کنند. رمز ایمیل را می‌خواستند. تهدید می‌کردند که اگر ایمیل را ندهم، اعضای خانواده‌ام را دستگیر می‌کنند یا این‌که بازداشت خودم به درازا خواهد انجامید.

۱۶- به ارائه اطلاعات در رابطه با یک شخص خاص که روی برگه اسم و مشخصات او نوشته شده، تک‌نویسی می‌گویند. از من می‌خواستند که تک‌نویسی کنم. در لپ تاپ شخصی من فیلم و جزوه و عکس‌های عادی بود. البته ویدیوهای را به من منتسب می‌کردند که اصلاً متعلق به من نبود. با این کارها پرونده‌سازی می‌کردند. مثلاً ویدیویی از مراسم شهید سهراب اعرابی بود که می‌گفتند تو در آن‌جا حضور داشتی. در دوران بازجویی یک ویدیوی ۳۰ ثانیه‌ای نشان دادند که در آن چند تن از اعضا و نزدیکان ملی‌مذهبی‌ها از جمله دکتر حبیب‌الله پیمان حضور داشتند. بازجو می‌گفت که تو فیلم‌بردار بوده‌ای. با این کارها سعی می‌کردند که من را به ملی‌مذهبی وصل کنند تا بتوانند حکم من را افزایش دهند. اما من عضو گروه ملی‌مذهبی نبودم. با اتمام بازجویی‌های این سه روز با قرار کفالت آزاد شدم.

احضار به دادگاه

۱۷- در پاییز ۱۳۹۳ تلفنی تماس گرفتند که باید به دادگاه مراجعه کنید. وارد شعبه ۱۵ [دادگاه انقلاب تهران](#) به ریاست [قاضی صلواتی](#) شدم. من وکیل نداشتم. در این دادگاه تمامی موارد، از جمله تفهیم اتهام صورت گرفت. البته باید اشاره کنم این دادگاه کم‌تر از ۱۵ دقیقه طول کشید. بیش‌تر وقت دادگاه به سوالات کلی‌ای از قبیل وضعیت تاهل، سن، محل تولد و شغل گذشت. یک مرتبه قاضی شروع کرد به تهدید کردن. گفت: «اتهامات سنگین است و مجازاتش هم سنگین خواهد بود».

۱۸- قاضی صلواتی ادامه داد که «معلوم است پشیمان هستی. چون متاهلی و کارمند می‌توانی این‌جا بنویسی پشیمانی که تبرئه شوی. او نمی‌خواست که من از شرکت در تجمع اظهار پشیمانی کنم، بلکه می‌خواست با ابراز پشیمانی در رابطه با اتهامات دیگر همچون همکاری با گروه‌های معاند، در واقع آن‌ها را بپذیرم. امضای این چیزها عملاً به معنای اعتراف به اتهامات بود. کاری را که بازجو نتوانسته بود انجام دهد، قاضی صلواتی می‌خواست تمام کند».

۱۹- پس از مدتی تماس گرفتند که تمامی متهمین این پرونده به صورت دسته‌جمعی برویم احکام را بگیریم. هفت نفرمان در مقابل شعبه ۱۵ حاضر بودیم. تک تک وارد می‌شدیم ظرف دو دقیقه حکم را به ما می‌دادند و بیرون می‌رفتیم. من آخرین نفری بودم که وارد دفتر قاضی صلواتی شدم.

۲۰- او درست روبروی من نشسته بود. قاضی صلواتی گفت شما متأسفانه به ۷۵ ماه زندان محکوم شدید. اول متوجه نشدم که ۷۵ ماه معادل چند سال زندان است. گفت برگه‌ای را که مقابلت است بردار و اصل حکمت را بنویس و برو. حکم من تایپ شده بود.

۲۱- دوستانم در این پرونده به حدود سه سال و نیم زندان و من به شش سال و سه ماه حبس تعزیری محکوم شدم.

اتهامات

۲۲- اتهام من «اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن امنیت کشور» بود. جالب است بدانید که مجازات شش سال و سه ماه بیش از مجازات دو تا پنج سال زندانی است که قانون برای این اتهام تعیین کرده است. نه تنها تجمیع صورت نگرفته بود، بلکه مجموع موارد اتهامی و مجازات‌ها هم درست نبود و بیش از میزانی بود که قانون تعیین کرده بود.

۲۳- پس از این که حکم دادگاه بدوی صادر شد، امیر رئیسان وکالت پرونده را بر عهده گرفت.

دادگاه تجدیدنظر

۲۴- اطلاع دقیقی از زمان برگزاری [دادگاه تجدید نظر](#) ندارم. در سال ۱۳۹۴ به ما گفتند که دادگاه تجدید نظر برگزار خواهد شد، اما در جریان این دادگاه قرار ندارم.

۲۵- چند بار بازجو با من تماس گرفت و گفت همکاری کن و من یکی دو بار تلفن را جواب دادم چون نمی‌دانستم چه کسی پشت خط است. او می‌خواست در مورد دوستان دیگرم حرف بزنم. بازجو می‌گفت تو آدم فعالی هستی و می‌توانی با ما همکاری کنی، اما اگر همکاری نکنی، همین حکم قطعی خواهد شد.

۲۶- پرونده ما به [شعبه ۳۶](#) دادگاه تجدید نظر تهران به ریاست [قاضی زرگر](#) رفته بود. این دادگاه بدون حضور ما و وکلا برگزار شده بود. دادگاه تجدید نظر احکام را عیناً تایید کرده بود. در آن زمان به این شعبه دادگاه تجدید نظر، تایید النظر می‌گفتند، چرا که قاضی زرگر اغلب احکام را بی کم و کاست تایید می‌کرد.

خروج از ایران

۲۷- بعد از این که حکم تایید شد، با توجه به وضعیت جسمانی‌ای که دارم تصمیم گرفتم از کشور خارج شوم. در تیر ۱۳۹۴ ایران را ترک کردم.